تجارب الدول
و انوار الحکمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نوّر مصابیح القلوب بانوار الحکمة و زیّن بساتین
الارواح بازهار النعمة والصلوة والسلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
الهی بعزت آنها که رخش همت در میدان شجاعت تاخته اند
و نقد حیات در تحصیل اسباب تجرد و ترک لوازم تعلق درباخته
اند که مشام جان ما را بنسایم گلشن توفیق معطر ساز دیده
ها را با آثار این کلمات که تجارب الدول و انوار الحکمه
موسوم است منور دار چند کلمه ایست از کلمات شافیه و فقرات
کامل وافیه ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین و بعضی از حکما و سلاطین و بلند
دانشان که همه از راه سداد و یقین اند در نصایح و مواعظ بگفتار

اند از

اندک و بعضی بسیار اند در این مجموعه ایراد شده ناظرین بهره بند
و مستعدین فراخور استعداد محظوظ و مستفید شوند شاید باین
وسیله حقیر سرا پا تقصیر را هم ازین خرمن خوشه و ازین سرمایه داشته
حاصل آید و بالله التوفیق و علیه التکلان سر دفتر اهل تقوی علی ابن
علیه سلام الله الملک الاعلی فرموده اند چهار چیز آدمی را بجز کمال
رسانند اقوال راست افعال خوب اخلاق پسندیده معارف حق
و سید ممتحن حضرت امام حسن ع فرموده چهار چیز آدمی را سالار
چهار چیز نیکو هر اند سخاوت از آنچه داشت از خیانت
پرهیز از حرام با حلال خوش ساختن از اخلاق دعا سر آل عبا حضرت
سید الشهدا ای فرماید من نفس عن اخیه کربة من کرب الدنیا نفس
الله عنه کربة من کرب الاخرة و من احسن احسن الله الیه والله
یحب المحسنین یعنی کسی که برطرف کند از برادر خود غمی از غمهای
دنیا را برطرف کند خداوند از او غمی از غمهای آخرت را و کسی
نیکی کند نیکی نماید خداوند با و خداوند دوست میدارد نیکوکاران را
حضرت سید سجاد و سلام الله علیه میفرماید چهار چیز آدم را بمقام

است زینت کم خوردن و کم گفتن و کم خواب کردن و کم آزاری کردن
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چهار چیز آدمی را در دنیا و آخرت
خوار سازد بد کردن و عیب جستن و سخت رویی و دروغ گویی
حضرت سید ابرار امام جعفر صادق ع فرمود چهار چیز دلیل کمال
مروت است با همنشینان مهربانی با دشمنان مدارا آتش خشم فرو کشتن
سخن درشت فرو خوردن حضرت امام موسی ع فرموده چهار
چیز را عاقبت چهار چیز است لجاج را رسوایی خشم را پشیمانی
کبر را شرمندگی حسد را بدبختی حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا
علیه السلام فرموده چهار چیز چهار چیز آرد خاموشی سلامتی
نیت نیک امید سعادت بهتری شکر افزونی حضرت امام
محمد تقی ع فرموده چهار چیز از چهار چیز خیزد از سؤال
خواری از عاقبت نااندیشی رسوایی با سلطان ستیزه کردن هلاک
از تکبر اهانت حضرت امام علی نقی ع فرموده چهار کم نباید دید
بسیار است خصم و آتش و دانش و دام حضرت امام حسن
عسکری ع فرموده چهار چیز باز نشود قضای رفته تیر انداخته

سخن گفته عمر گذشته حضرت صاحب الامر ۴ عجّل الله فرجه
می فرمایند چهار چیز نشان بدبختی است کاهلی در سؤال حرص
در جمع مال صحبت با جاهلان بخل بر عیال اسکندر ذو
القرنین گوید پادشاهی بچهار چیز بکمال رسد بعدل و دل
جازم در امور مملکت لازم در بند که خدا ملازم در جهان
گیری حازم ارسطاطالیس حکیم گوید چهار چیز بچهار چیز
شوان پادشاهی بعدل دفع دشمن بمشورت صید
دلها بتواضع بمراد رسیدن بصبر افلاطون حکیم گوید
چهار چیز پادشاهی را نگاه دارد بکار دین دستور امین
بکار داشتن آزرم نگاه داشتن عزم بقراط گوید چهار
کس را از چهار چیز چاره نیست پادشاهی را از سپاه • وزیر را
از آلات لشکر را از نصیحت رعیت را از رعایت
فیلسوف حکیم گوید چهار چیز را بچهار چیز حاجت است
سلطان را بوزیر زیرک مرد را بسلاح تیغ شمشیر را ببازو
اسب را بتازیانه بطلیموس گوید چهار چیز پادشاه را

تا ساز و بیند که اسیر اهمال وزیر خیانت دبیر بخیل
فقیر لباس گوید چهار چیز نشان خلاف خدمت است فرا
خواندن تأیید سببی و دستور جهاندیده فرمان اسپیده
ابوذر جمهر حکیم گوید با چهار کس مدارا باید کرد با سلطان ستمکار
با استاد هشیار با یار نیکوکار با مردم بیمار لقمان حکیم گوید
چهار چیز را بقا و ثبات نیست پادشاه ظالم و عشق بی حقیقت
و مال حرام و کوشش روزگار حسن بصری گوید که چهار چیز
در چهار جا عزیز است در دنیا بمال در آخرت باعمال در
پیش معلم بجمال در جنب اعالی باقبال بزرگان گفته اند
در چهار چیز احتیاط شرط است در ملازمت سلطان
در سرداری کفش با زنان در اعتماد کردن با دشمنان و مخالفه
مشورت پیران دیگر گفته اند بچهار چیز غره نتوان شدن
بلطف سلطان بدوستی زنان بزاهدی عرفان بنصیحت دشمنان
دیگر گفته اند چهار چیز شرط رعیت پروری است طاعت
و نصیحت و لانت و شفقت دیگر گفته اند چهار چیز مرد را

بچهار چیز رسند کوشش بدانش خدمت بمجردی خواهش برش

بنجات خیر گفتش   دیگر گفته‌اند چهار چیز دلیل ابلهی

است عیب خود نادیدن و عیب جستن اموال شغل شدن

بکار بیهوده و سخاوت طمع داشتن دیگر گفته‌اند چهار

چیز در چهار جا نگاه باید داشت پیش عالم زبان نگاه

دست از نامحرم چشم پیش اولیا دل و دیگر از حکمای دین

دست کمال بالله یقین است که خدای را باید شناخت

که اوست دهنده و غیر او دهنده نیست و اگر همه بستانند

او بدهد و چون او دهد کس نمیتواند ستد او در آنکه هر از

تا تو را آنکه هملو و عمر عزیز در پرستش او صرف کن که او

از تو جواب خواهد خواست دیگر دلیل راه علم را دان

دلیل از توحید و معرفت در طاعات و عبادات

کاهل مباش و صبور باش تا عمر او برسی و عقبی را خوب

کنج پلیه یا یل زوال است منت بردار و منت منه

نان هر کس مخور و نان بهر کس بده بر سر آن اعتقاد کن

دبا مکوم فرو مایه هنشین بدترین عیوب بسیار گفتن دان
خویش ن در دلیش را خوشدل دار پا سوز دپا موزان
علم اگر در باشه بطلب کم کوی و کم خور و کم خواب در سختیها
صبر پیشه کن بر گذشته افسوس مخور عمر را غنیمت دان
تندرستی را شکر گذار نهان خود آشکار دوان منه جهان دیده
پیدا کن حرمت را به از انکه هزار اسطال بر چند باشی
اندک نوازش او را بسیار دان عفو از هیچ سزاوار دریغ
مدار راست گو باش عیب جو مباش راستی به دروغ آمیخته
مگوی سخت اندیشه آنکه سخن گوی با هیچ کس راز مگوی بلا را
بصدقه رفع کن پیران کار دیده را حرمت دار از آموختن
عار مدار کار را زخود چنان نما که در خانه کن ۰ مکن که نفعل
بتو لاحق شود بد جهان در صحبت دانا شناس مگوی آنکه
شوان جواب شنید یار بد بدتر بود از کار بد یار نیک خوشتر
بود از کار نیک یار نیک تو را بعذر آید و کار نیک تو را بحج
لعنو دیر رفت دبار نیابد نوار را اعتماد نشاید تا تو را بد

خواه

خواهی دخود را نیک نه مرا بر آید و نه ترا نیک اگر شریعت
خواهی اتباع و اگر حقیقت خواهی انقطاع عار در طریق
مردان لجاج است حق دل نداند بنده بچه محتاج است
طاعت راهی نمی چه کوه پر بها کمی رو دارد آتش در گرد
از بار چنان نشان دهد مرید از پیر دست کرد از استاد
خوش عالی هست نشستی و هر جا نشستی گویند نصایح
شیخه لبو رز جمهر الحکیم بوزرجمهر گفت از استاد پرسیدم
و از خدا چه خواسته باشم و همه نیکیها خواسته باشم
گفت تن درستی و ایمان گفتم ایمن بره باشم گفت از
دستی که از حسد و ریا بره باشد گفتم هر وقتی چه چیز سزاوار است
گفت بجا انده فرهنگ آموختن و در پیری که از نیکو داشتن
و در سر پرایام یکی رخود شغل بدل گفتم چه سخن است که در تو
همه کس هنرمند است گفت از هنر خود گفتن گفتم از جوانان چه نیکوتر
دار پیران چه لایق گفت بر جوانان شرم و دلیری و از پیران
دانش و آهستگی گفتم بهتری را که شاید گفت آنکه نیک را

از بد بدانند و کار نیک بدان سپارند گفتم از که حذر باید کرد گفتم
گفت از مردم چاپلوس و خسیس توانگر گفتم سخی کیست گفت
آنکه در بخشیدن شاد شود گفتم چیست که بزرگی را تباه کند گفت
از غنیا بخیلی و از علما تکبر و از زنان بی‌شرمی و از مردان دروغ
گوی گفتم در دنیا نیکبخت کیست گفت درویش شاکر گفتم
نعیم دارین بچه توان یافت گفت بشکرگذاری گفتم چه کنم تا بطبیب
حاجت نیفتد گفت کم خور و کم خواب و کم گوی گفتم خردمند
کیست گفت آنکه کم داند و کم گوید گفتم خواری از چه خیزد گفت
از کاهلی گفتم راحت در چیست گفت در تنهائی گفتم پشیمانی
از چه خیزد گفت از شتاب زدگی گفتم آبرو از چه ریزد گفت
از طمع گفت از اعمال کدام پسندیده تر گفت تواضع بی‌مذلت
و سخاوت نه از بهر مکافات گفتم اصل بزرگی از چیست گفت
تواضع در وی تا زنده باشی گفتم از طمع چه ناخوش تر گفت شدی
از پاکیها و حرص از بلایان و کم از توانگران گفتم در جهان
که خوش بخت تر گفت آنکه خود را بسخاوت بیارایید و زبان را

امک

برهی گفتم چه کنم تا در هیچ موضع عیب نباشم گفت
از موضع تهمت بپرهیز گفتم نشان دوست نیک
چیست گفت آنکه خطای تو بپوشاند و نصیحت از تو باز
نگیرد گفتم علامت دوست بد چیست گفت آنکه ترا بر بدی
یار کند و در آزار تو را آشکار کند و بعد از آنکه کاری گذشته
باشد گوید چنین و چنان میبایست کرد گفتم از دوستی ناسپاسی
در وجود آید چگونه می پاید گفت بزیارتش کم باید رفت
و از حالش کم باید پرسید و از وی کم حاجت باید خواست
گفتم نشست با که نباید کرد گفت ابله و بدگوی و بدنفس گفتم
نیکی بچند چیز تمام می شود بزودی و پنهان و کم شمردن گفتم
بهتر از زندگی و بدتر از مرگ چیست گفت بهتر از زندگی
نام نیکو و بدتر از مرگ آنکه چیزی خواهی و نرسد و از کسی
طلب ندهد گفتم از چند چیز مستغنی نتوان بود گفت دانا
از مشورت بسیار زر از حیلت پارسا از یار گفتم کارها بکوشش
بود یا قضا گفت کوشش قضا را سبب است گفتم هیچکس

بکس دیگر نیک بخت تواند شد گفت بنده بجز اهد و فرزند
بپدر و مادر و زن نیک شوهر گفتم چند چیز است به نهان
داشتن آن از مروت است گفت غم و درویشی و صدقه دادن
گفتم در دنیا حال کرا بهتر گفت آنکه را علم باشد و مال و همت
و صحت گفتم چه چیز خلل بدولت می رساند گفت مزاح
کردن با زیردستان و نزدیک داشتن نادان و صحبت
افسوس خوارگان گفتم چکنم تا مردم مرا دوست گیرند گفت
در سعی ملایمت ستم مکن و زبان مردمان را میازار گفتم اگر علم آموزم
چه یابم گفت اگر فقیر باشی غنی شوی و اگر مجهول باشی معروف
گردی گفتم مال از برای چه خواهم گفت تا خویش مستحق را بار چه
گفتم چه چیز تن را رنجور کند گفت سخن ناسزا شنیدن
و رنج درویشی کشیدن گفتم آتش علم چه چیز است گفت
بر مردمان عرض کردن آنکه خواهند و بعذر اهل آموختن
گفتم عبارت چند قسم است متصور است گفت سه قسم
قسمی حظ او و قسمی نصیب بهان و قسمی تمامت اعضا

الله

اما بهره دل فکر است و بهره زبان دعا و بهره اعضا

طاعت گفتم عاقبت سال چه بهتر گفت خوشنودی

خدای تعالی الضا ابوذرجمهر فرمایند آدمی در پنج خصلت

با کودکان شرکت باید کنند یکی آنکه کودکان غم روزی نخورند دیگر

آنکه چون بیمار شوند بنالند و گله نکنند و هر طعامی که داشته باشند

با یکدیگر خورند و چون با هم نزاع نمایند کینه در دل نگاه ندارند

و زود آشتی کنند و باندک چیزی بترسند و با دقت باشند

الضا لقمان حکیم هزار فائده در کلمه جمع کرده است اول

خواموشی عبادت است بی رنج و زینت است بی پیرایه و هیبت

است بی سلطنت و حصاری است بی دیوار و خواموشی است

بی نیازی از خلق و سرپوش همه عیبها و موجب راحت

کرام الکاتبین است فائده سه کرده اند که ایشان را در بد

کرامعاف میباید داشت مریض و صائم و مسافر و باسه

کس مدارا باید کرد سلطان و مریض و قرض خواه و به کس

استخفاف استخفاف نکن روا نبود سلطان و عالم و صاحب

در استخفاف سلطان دنیا ضایع شود در استخفاف
عالم دین تباه شود در استخفاف مصاحب مروت
تباه گردد **فائده** سه چیز است که خدمت از آنها
کردن عیب نیست اول پدر و مادر و استاد دوم خدمت
مهمان سیوم خدمت مرکب سواری و سه چیز سرمایهٔ
جوانمردی است سخاوت و مروت و شجاعت
از نصایح افلاطون با سکندر بعد از آنکه طلب وزارت
از او نمود و قبول نکرد یاد دار که دار سخت دار گردن
بخور هوش ببر بردار بده بستان یعنی یاد دار خدا را که
دارد و فرا سخت دار دین را کوش علم را بخور خشم
را هوش سر را ببر همنشین بد را بردار جور را بده داد
مظلومان را بستان بهشت را تمت بعون الله رساله که موسومه بانوار
الحکمیه فی شهر ربیع المولود علی ید اقل خلقه الله
الداعی عبداله عبد الحسین الکرکانی
١٢٩٣ سنه